

تأملی در مفهوم آزادی

نه آرزویی دارم، نه می‌ترسم

مهدي دهقان‌منشادي

انسان از زمانی که خود را شناخت و پا در مسیر تکامل و پیشرفت گذاشت به‌طور روزافزونی بندهایی را برای خود ایجاد کرد و از آزادی فاصله گرفت و سپس با اندیشه و کوشش برای رهایی از قیود خودساخته، ناخواسته در بند آزادی قرار گرفت. انسان اولیه که از دانش و آگاهی چندانی درباره محیط پیرامونی خود و فرآیندهای طبیعی برخوردار نبود در مواجهه با حوادث و پدیده‌های رعب‌آور، خود را بی‌پناه یافت و برای تسلی خاطر خود مجبور به پذیرش نیروهای فوق بشری و ناشناخته متنوع و متعددی شد تا با پشتیبانی و یاری جستن از آنها از مسیر صعب‌ناک زندگانی عبور کند. بدین ترتیب انسان رها در طبیعت به واسطه ناآگاهی و ترس خود، با پذیرفتن بندگی نیروهای ناشناخته متعدد در بند آنها قرار گرفت و نخستین گام‌های واپس نهاده از مسیر آزادی را تجربه کرد.

در کثرت وجود این نیروها همین بس که بدانیم در دوره باستان، آدمی برای هر جزو زندگی خود رب‌النوعی خلق کرده بود چنان‌که اگر آتش اجاق خود را رو به افول می‌دید برای آسودگی خاطر، رب‌النوع نگهبان آتش را به وجود می‌آورد و اگر خطر خشکسالی را احساس می‌کرد، رب‌النوع نگهبان آب و باران را به استخدام خود در می‌آورد و خود در بندش قرار می‌گرفت. طی روزگاری طولانی، انسان که درک درستی از خالق و پروردگار خویش نداشت و مفهوم «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» - ما از رگ گردن به مردم نزدیک‌تریم - و «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» - بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود - را درک نمی‌کرد، در بیشتر موارد آسمان را مأوای خدایان خود می‌دانست و چون تعدی به قلمرو خدایان را گناه می‌شمرد هرگز اجازه اندیشیدن درباره ماهیت و اجزای آن محدوده یا فکر پرواز و رسیدن به آن فضای بالایی را به خود نمی‌داد و این تفکر چون قیدی او را از رسیدن به آسمان و شناخت هستی بازداشته بود.

رنسانس و انقلاب علمی و پیدایش روزنه‌های اندیشه و پردازش اطلاعات، چون منجی به یاری انسان شتافت و با گسستن بعضی قیود از ذهن

آدمیان زمینه نادیده گرفتن قلمروی ارباب انواع و سیر در هستی را ممکن ساخت. در روند تکاملی زندگی بشر، «در بند شدن و اندیشه برای رهایی از آن» دارای مراتب و اشکال متنوعی بوده است. ایوان کلیما، نویسنده بزرگ چک به وجود دو نوع آزادی باور دارد: آزادی بیرونی و آزادی درونی. او خاطرنشان می‌کند حتی در اوضاع و احوال برخوردار از آزادی بیرونی نیز می‌توان با قید و بند زندگی کرد و در یک شرایط غیر آزاد، به‌رغم تمام خطرات متعاقب آن می‌توان آزادانه به زندگی ادامه داد.

در سراسر ادوار بشری منفعت مادی و اقتصادی و میل به قدرت، منجر به زایش اقداماتی شده است که به موجب آن سرزمین‌هایی به وسیله نیروهای بیگانه تصرف می‌شود و آزادی مردم آن را با محدودیت مواجه می‌سازد یا اینکه حاکمیت مسلط بر سرزمین خودی - پادشاه یا تفکر حاکم - با قبولاندن یک نوع تفکر یا سبک زندگی مستبدانه موجب در بند کشیدن آزادی مردم آن سرزمین می‌شود. این تسلط و اقتدار حاکمیت همیشه مستلزم برپایی سیاهچال‌ها و زندان‌هایی مخوف بوده است تا ترس از در بند بودن فیزیکی مانع از تحرکات برای رهایی از محدودیت‌های سیاسی شود. در هر صورت مردم یک سرزمین به منظور دست یافتن به آزادی از نوع بیرونی، دست به جریان‌ات استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه می‌زنند و به مدد انقلاب‌هایی خونین، در طلب دستیابی به جوهر آزادی تا پای جان پیش می‌روند و در اکثر موارد چنان‌که ویکتور هوگو در کتاب بینوایان خاطرنشان کرده یا در انقلاب 1917 روسیه و بسیاری از کشورهای دنیا به تجربه ثابت شده است مردم قبل از انقلاب برای آزادی مبارزه می‌کرده‌اند و بعد از انقلاب برای لقمه‌ای نان به تکاپو وادار می‌شوند.

آزادی از نوع درونی مفهومی متفاوت با آزادی بیرونی دارد به‌طوری که آزادی به معنای کامل در جامعه گاهی بستر مناسبی را برای شرارت‌ها فراهم می‌کند، اما آزادی کامل درونی، خود موجب دفع شرارت بوده و منتهی به آن چیزی می‌شود که در عرفان آن را رستگاری می‌خوانند. آزادی درونی از گسستن بندهای ذهنی و فکری حاصل خواهد شد همان‌طور که فردریش نیچه باور دارد کسی که دلش را به بند بکشد جانش را آزاد کرده است. اندیشمندان و فلاسفه، موارد متعددی از بندهای ذهنی و محدودکننده آزادی را، از عشق و مالکیت و حسد و کینه گرفته تا تعصب و وسواس‌های فکری و اعتیاد، برشمرده‌اند و ادبیات جهان مملو از نمونه‌هایی است که در قالب داستان، این بندها را به تصویر می‌کشد.

سامرست موام در کتاب لبه تیغ، حذر کردن «لری» از عشق را به منظور دستیابی به خردمندی و نائل آمدن به رستگاری داستانوار شرح می‌دهد و در دیگر کتابش به نام پایبندهای انسانی، بر باد رفتن آرزوهای فراوان «فیلیپ» را نمایش می‌دهد که مدام در بند عشق گرفتار می‌شود و عشق چون پایبندی مانع گام برداشتن او به سوی اهدافش می‌شود.

اروین یالوم نیز در کتاب وقتی نیچه گریست، عکسی تاریخی را جلوی چشم ما قرار می‌دهد که در آن دو مرد (پل ری و نیچه) در جلوی یک گاری ایستاده‌اند و در داخل گاری، زن زیبایی به نام لو سالومه تازیانه به دست زانو زده است. این عکس نشان می‌دهد چگونه دو غول احساساتی دل بسته به زنی جوان و زیبا، توسط او به زنجیر و بند عشق گرفتار آمده‌اند. ادبیات جهان آکنده از شخصیت‌های مردی است که افسون زنان زیادی شده‌اند و این مردان گرفتار آمده در دام عشق، بی‌اعتنا به آمال‌های دنیوی و اخروی خود، معشوقه‌های خود را بزرگ‌تر از زندگی قلمداد کرده و به اسارت روح خود در پای آنان رضایت می‌دهند. شیخ صنعان در ادبیات ایران نمونه روشنی از مردانی است که با افتادن در کمندهای گیسوان دختری، آمال اخروی خود را فنا رفته می‌یابد.

حسد، کینه، وسواس و تعصب نیز همچون بند و زنجیر ذهنی همیشه به انسان‌ها یورش برده و انسان مبتلا به آن را ناخواسته در زندان خود گرفتار ساخته‌اند. در این میان تعصب چون جذامی افتاده بر جان مغز، در قربانی کردن اخلاق تبحر والایی دارد چنان‌که می‌توان گفت تعصب و اخلاق دو پدیده روبه‌روی هم‌اند که مرگ یکی زایش دیگری را به دنبال دارد و تعصب به هر چیزی، از جمله ایدئولوژی، ملیت، فرد، گروه و تیم ورزشی خاصی، علاوه بر کرخت کردن اخلاق و صلب آزادی، انسان را از مسیر رستگاری منحرف می‌سازد.

رستگاری، این آزادی حقیقی، همه آن چیزی است که ذات انسان جست‌وجوگر در درازنای تاریخ در طلبش بی‌قرار بوده است. شاید بندهای خودساخته و زنجیرهای خودباخته در اعماق ذهن آدمی باشد که او را از رهایی متعالی باز داشته و آرزوهای بی‌انتهای ترس‌های بی‌اساس موجبات اسارت روح انسانی را فراهم آورده است. در این راستا پانصد سال پیش از میلاد سوفسطاییان یونانی با انتقاد از سنن و اصول اخلاقی ابداع بشر، باور داشتند با این کار خود می‌توانند موجبات آزادسازی بردگان و اسیران فکری را فراهم می‌سازند.

حدود دو هزار و چهارصد سال بعد از آنان نیز نیکوس کازانتزاکیس،

ادیب و اندیشمند یونانی که سالها در طلب حقیقت به گرد جهان گشته بود، حقیقت را در آزادی ذهنی یافت از این رو بر سنگ گور او چنین نوشته شده است: «نه آرزویی دارم، نه می‌ترسم. من آزادم.» و این نوع آزادی است که توسط حافظ شیرازی ستوده میشود: «غلامِ همتِ آنم که زیرِ چرخِ کبود/ز هر چه رنگِ تعلق پذیرد آزادست»

در بلبشو و آشوب دنیای مدرن که فناوری با بندهایش بی‌محابا بر جوامع انسانی یورش آورده و انسان، سرگردان در ورطه هجوم تعصبات مختلف دچار سرگیجه شده وظیفه آدمی، لختی به خود آمدن است تا با گسستن بندهای ذهنی، در مسیر آزادی حقیقی یا رستگاری گام بردارد و این «به خود آیی» شاید منتهی به حقیقت «خُدای» خواهد شد.

منبع: روزنامه اعتماد 10 شهریور 1403 خور□□□□